

۱. مقدمه

با استناد به حدیث متواتر ثقلین که دلالت بر وجود دو ثقل وحیانی قرآن و سنت دارد، از همان آغاز دعوت پیامبر ﷺ دو حجت الهی بدون خلل و کاستی در میان امت اسلامی وجود داشته است. از این رو، رسالت پیامبر اکرم ﷺ نیز دارای دو بُعد است: بُعد نخست، رسالت قرآنی و بُعد دیگر، رسالت حدیثی است.

مفسران شیعی نیز همواره بروحیانی بودن سنت رسول اکرم ﷺ تأکید داشته و در این زمینه به آیات قرآن استناد کرده‌اند. از جمله، شیخ طوسی با عبارت «خَصَّ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ بِنَصِّ الْقُرْآنِ وَمَا عَدَاهُ بُوْحَى غَيْرِ الْقُرْآنِ» (طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۳۲۸) به وحیانی بودن سنت اشاره کرده و وحی قرآنی را از وحی غیر قرآنی متمایز دانسته است. در عصر حاضر نیز علامه عسکری در بحث تحریف ناپذیری قرآن، نظریه «وحی قرآنی» و «وحی بیانی» را مطرح کرده و در آن به تبیین همتایی قرآن و سنت از حیث وحیانی بودن پرداخته است.

بر این اساس، پیامبر اکرم ﷺ از دو نوع وحی بهره‌مند بوده است: یکی «وحی متلو» که همان قرآن است، و دیگری «وحی غیر متلو» یا سنت (ابن حزم، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۸۷). در این دیدگاه، حجیت هر دو یکسان تلقی می‌شود. اهل حدیث نیز بر این باورند که سنت، وحی الهی است و اطاعت از پیامبر ﷺ به معنای تبعیت از حدیث بوده و حدیث، مبین قرآن و بیانگر سنت نبوی است.

با این حال، هیچ‌یک از مفسران و قرآن‌پژوهان به صورت دقیق به این مسئله نپرداخته‌اند که کیفیت و چگونگی وحی سنتی چگونه بوده، و این وحی در چه زمان و کجا بر پیامبر ﷺ نازل می‌شده است. از سوی دیگر، در باب حقیقت و چیستی حروف مقطعه نیز از دیرباز آراء گوناگون و متفاوتی در میان قرآن‌پژوهان مطرح شده که بسیاری از آن‌ها مورد نقد قرار گرفته‌اند.

از جمله این پژوهش‌ها، مقاله «بررسی و نقد سند و متن یک حدیث تفسیری درباره حروف مقطعه قرآن» اثر مهدی اکبرنژاد است که در نشریه حدیث پژوهی، زمستان ۱۳۹۲ش، منتشر شده است. همچنین، مقاله «گونه‌شناسی تفاسیر عرفانی در موضوع حروف مقطعه قرآن» اثر محمود شیخ، در نشریه/ادیان و عرفان، ۱۳۹۵ش، به چاپ رسیده است.

در این مقالات، عمدتاً رویکردهای رایج و متداول درباره رمزی بودن حروف مقطعه



و ناشناخته ماندن معنای آن‌ها مورد بحث قرار گرفته است. با این حال، نه در این آثار و نه در بسیاری از پژوهش‌های متعدد دیگر که در این زمینه نگاشته شده‌اند، سخنی از خاستگاه سنت و نسبت آن با قرآن و حروف مقطعه به میان نیامده است. افزون بر این، در این آثار همچنان پرسش‌ها و ابهامات متعددی بی‌پاسخ باقی مانده است.

این پژوهش بر آن است تا با تکیه بر روش تفسیری «قرآن به قرآن»، امکان ارتباط میان حقیقت و حیانی بودن سنت و حروف مقطعه را بررسی کرده و بدین وسیله چگونگی و حیانی بودن سنت را تبیین و تشریح نماید. همچنین در همین چارچوب، ادله و شواهدی مبنی بر امکان چنین ارتباطی میان حروف مقطعه و سنت ارائه خواهد شد.

درباره این موضوع (ارتباط حروف مقطعه و سنت) تاکنون پژوهشی مستقل صورت نگرفته است؛ اما درباره حروف مقطعه، همان‌گونه که اشاره شد، مقالات فراوانی نوشته شده که هریک به تحلیل‌های گوناگون از این حروف پرداخته و در پی رمزگشایی آن‌ها بوده‌اند. افزون بر این، در بسیاری از تفاسیر و کتب علوم قرآنی نیز به تفصیل درباره این موضوع بحث شده است.

۲. تضارب آراء در چیستی و چرایی حروف مقطعه

پیش از این بیان شد که پژوهش‌های پیشین، درباره تعداد و انواع این آراء و نیز نقد آن‌ها به تفصیل سخن گفته‌اند. در این مقاله، صرفاً به سه دیدگاه مشهور و پرتعداد اشاره خواهد شد.

دیدگاه نخست، قائل به بی‌مدلول بودن این حروف است. براساس این دیدگاه، برخی معتقدند که تنها خداوند از معنای آن آگاه است و هیچ‌کس، حتی رسول خدا ﷺ نیز از آن آگاهی نیافته است (قرطبی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۰۸؛ سیوطی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۶۴۴).

دیدگاه دوم بر این باور است که حروف مقطعه مدلول خاصی ندارند، اما به عنوان اسراری میان پیامبر ﷺ و خداوند مطرح شده‌اند. در این تلقی نیز این حروف فاقد معنای لفظی برای عموم هستند و صرفاً به عنوان حروفی حامل اسرار میان پیامبر ﷺ و خداوند تلقی می‌شوند (طوسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۳؛ طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۸).

دیدگاه سوم، قائل به برخورداری این حروف از مدلول و معنای صریح در نزد مخاطبان اولیه قرآن است (ابن‌العربی، ۱۹۹۰م، ص ۲۰۸؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۷). این دیدگاه موجب شده



است که مفسران و قرآن پژوهان، تفاسیر و آراء متنوعی درباره این حروف ارائه کنند. وجه مشترک همه این دیدگاه‌ها آن است که در یک سوی حقیقت حروف مقطعه، رسول خدا ﷺ و به تبع ایشان اهل بیت ﷺ قرار دارند. در واقع، همگان بر این امر اذعان دارند که این حروف لغو و بی معنا نیستند و از مفاهیم منحصر به فردی برخوردارند که با معصوم ﷺ ارتباطی مستقیم دارند. با این حال، کشف و تبیین این ارتباط نیازمند بررسی و تتبع بیشتر است که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

۳. خاستگاه حجیت سنت

پیش از این درباره اذعان بسیاری از دانشمندان اسلامی بروحیانی بودن سنت و حجیت آن سخن گفته شد. همچنین اشاره گردید که تاکنون درباره خاستگاه، کیفیت و چگونگی این نوع وحیانی بودن، بحث مستقلی صورت نگرفته است. به عبارت دیگر، این پرسش همچنان مطرح است که سنت به عنوان وحی غیر قرآنی چگونه به رسول خدا ﷺ ابلاغ شده است؟ آیا این وحی نیز همانند قرآن کریم، به صورت تدریجی و در طول ۲۳ سال توسط روح الامین نازل شده است؟ آیا شواهدی مبنی بر نزول وحی و فرود جبرئیل امین در فرآیند ابلاغ وحی سنتی وجود دارد؟ آیا رسول خدا ﷺ در تبیین احکام و معارف، به صراحت به سخن جبرئیل استناد کرده است؟ در این صورت، سنت حجیت خود را از کدام منبع اخذ می‌کند؟

شاید مناسب تر آن باشد که پاسخ این پرسش‌ها از خود قرآن جست و جوشود و ریشه و منشأ وحیانی سنت نیز در پرتو آیات الهی بررسی گردد. در واقع، می‌توان با رجوع به قرآن کریم، نسبت و جایگاه وحی سنتی و منشأ آن را روشن ساخت.

۴. قرآن منبع اصیل سنت

پیش از پرداختن به پرسش اصلی، لازم است جایگاه قرآن و نسبت آن با رسول خدا ﷺ تبیین شود. آیه شریفه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ بر صدق و حجیت سنت پیامبر ﷺ در همه ساحت‌های قولی، فعلی و تقریری تأکید دارد و به صراحت، آن را برخاسته از وحی الهی معرفی می‌کند.

بر اساس نصوص قرآنی، تشریع دین تنها در اختیار خداوند است و او یگانه شارع و واضع

احکام به شمار می‌رود. در این میان، آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» (آل عمران: ۱۲۸) نیز پیامبر اکرم ﷺ را صرفاً حامل و ابلاغ‌کننده شریعت الهی معرفی می‌کند؛ بدین معنا که آن حضرت نه در جعل حکم، بلکه در ابلاغ آن مأمور بوده و هرگز از این مأموریت تخلف نکرده و وحی را بدون کم‌وکاست به امت رسانده‌اند.

در تبیین این آیه، برخی مفسران مراد از «شیء» را شامل اموری همچون هدایت و ضلالت، ثواب و عقاب، تدبیر مصالح، استصلاح و استنصال، و نیز تقدیم و تأخیر دانسته‌اند (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۳۷۲).

علاوه بر آن، آیاتی همچون «وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (کهف: ۲۷)، قرآن را به عنوان تنها پناهگاه و مرجع وحیانی برای پیامبر ﷺ معرفی می‌کند؛ بدین معنا که رسول خدا ﷺ جز به وحی الهی، تکیه‌گاه و پناه دیگری ندارد.

بر این اساس، می‌توان گفت پیامبر اکرم ﷺ دارای دو نوع «ملتحد» است: نخست، ملتحد ربانی که در آیه «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (جن: ۲۲) به آن اشاره شده است؛ و دوم، ملتحد وحیانی که در آیه سوره کهف بدان تصریح گردیده است.

با جمع میان این آیات می‌توان نتیجه گرفت که مرجعیت تشریع در اسلام در انحصار خداوند و وحی الهی، به ویژه قرآن کریم است. از این منظر، سنت نیز می‌تواند در امتداد و انبعاث از قرآن معنا یابد و به عنوان امری منبعث و مستفاد از وحی قرآنی تلقی گردد. اما پرسش اصلی در این جاست که قرآن چگونه می‌تواند منبع سنت معرفی شود؟ به عبارت دیگر، سنت چگونه مفاهیم و مضامین خود را از قرآن اخذ کرده است و این اخذ از کدام سطح از قرآن صورت گرفته است؛ از ظاهر آیات، از بطن و لایه‌های تأویلی، یا از مراتب دیگر معنا؟

پرسش دیگری نیز در این جا مطرح می‌شود: بر اساس آیات قرآن و روایات متعدد، سنت و شخص پیامبر ﷺ به عنوان شارح و مبین قرآن معرفی شده‌اند. حال چگونه ممکن است قرآن، از یک سو به عنوان تنها ملتحد و منبع اصیل وحیانی معرفی گردد و از سوی دیگر، پیامبر ﷺ مأمور به تبیین و تفسیر آن باشد؟ آیا در این صورت، نوعی دور پیش نمی‌آید؛ به این معنا که قرآن حجیت پیامبر ﷺ را تأمین می‌کند و در مقابل، پیامبر ﷺ نیز قرآن را تبیین می‌نماید؟

به بیان دیگر، چگونه می توان جمع میان این دو گزاره را توضیح داد: از یک سو انحصار مرجعیت تشریع در قرآن و وحی الهی، و از سوی دیگر نقش تبیینی و تفسیری پیامبر ﷺ نسبت به قرآن؟

شاید بتوان پاسخ این پرسش ها را در حروف مقطعه، اسرار نهفته در آن ها و نیز نسبت آن ها با قرآن و سنت جست وجو کرد.

۴-۱. رابطه حروف مقطعه و قرآن

ما برای سهولت بیشتر در فهم آنچه می خواهیم بدان پردازیم، ضروری دانستیم جدول زیر را طراحی نموده تا با مراجعه مکرر بدان در تبیین رأی خود صراحت و دقت بیشتری داشته

باشیم.

آیات مربوط به حروف مقطعه	مکی - مدنی	نام سوره	آیه
الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)	مدنی	بقره	۱
الم (۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا تَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳)	مدنی	آل عمران	۲
المص (۱) كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ (۲)	مکی	اعراف	۳
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱)	مکی	یونس	۴
الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱)	مکی	هود	۵
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱)	مکی	یوسف	۶
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱)	مدنی	رعد	۷
الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱)	مکی	ابراهيم	۸
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ (۱)	مکی	حجر	۹
كهيعص (۱) ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲)	مکی	مریم	۱۰



۱۱	طہ	مکی	طہ (۱) مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲)
۱۲	شعراء	مکی	طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)
۱۳	نمل	مکی	طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱) هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)
۱۴	قصص	مکی	طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) نَثَّلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَا مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)
۱۵	عنکبوت	مکی	الم (۱) أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲)
۱۶	روم	مکی	الم (۱) غُلِبَتِ الرُّومُ (۲)
۱۷	لقمان	مکی	الم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ (۳)
۱۸	سجده	مکی	الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)
۱۹	یس	مکی	یس (۱) وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْزِيلُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵)
۲۰	ص	مکی	ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۱)
۲۱	غافر	مکی	حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲)
۲۲	فصلت	مکی	حم (۱) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳)
۲۳	شوری	مکی	حم (۱) عَسَى (۲) كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)
۲۴	زخرف	مکی	حم (۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلًى حَكِيمٌ (۴)
۲۵	دخان	مکی	حم (۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ (۳)
۲۶	جاثیه	مکی	حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)
۲۷	احقاف	مکی	حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)
۲۸	قلم	مکی	ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) مَا أَنْتَ بِمُعْجِزٍ (۲) وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)



با درنگ در تمامی آیاتی که دارای حروف مقطعه هستند، نکات قابل توجهی به دست می‌آید:

۱. مجموع این حروف در حالت تکراری ۷۸ حرف است که با حذف مکررات، به چهارده حرف کاهش می‌یابد. همچنین از نظر توزیع سوره‌ها، تنها سه سوره مدنی دارای حروف مقطعه‌اند (بقره، آل عمران و رعد)، در حالی که ۲۵ سوره دیگر همگی مکی هستند.
۲. در نه مورد از این سوره‌ها (بقره، یونس، یوسف، رعد، حجر، شعراء، نمل، قصص، لقمان)، پس از حروف مقطعه ضمیری آمده است که تأمل برانگیز است. در هشت مورد از آن‌ها ضمیر مؤنث «تلك» به کار رفته و تنها در سوره بقره ضمیر «ذلک» آمده است. در هر نه مورد، «کتاب» به عنوان مضاف‌الیه این ضمیر ذکر شده و تنها در دو مورد (حجرو نمل)، واژه «قرآن» نیز در کنار «کتاب» آمده است. در سوره حجر، «کتاب» بر «قرآن» مقدم شده، در حالی که در سوره نمل، «قرآن» بر «کتاب» مقدم گردیده است.
۳. به جز چهار مورد (مریم، عنکبوت، روم و قلم)، در ۲۴ مورد دیگر از این آیات، بلافاصله پس از حروف مقطعه، سخن از «کتاب» یا «قرآن» به میان آمده است.
۴. اوصافی که در این موارد برای قرآن ذکر شده عبارت‌اند از: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (بقره، سجده)، ﴿بِالْحَقِّ﴾ (آل عمران، رعد)، ﴿إِنْذَارٌ﴾ (اعراف)، ﴿ذِكْرٌ﴾ (اعراف، ص)، ﴿حَكِيمٌ﴾ (یونس، هود، لقمان، یس)، ﴿مُبِينٌ﴾ (یوسف، حجر، شعراء، نمل، زخرف، دخان)، ﴿تَنْزِيلٌ﴾ (غافر، فصلت، سجده، جاثیه، احقاف)، و ﴿هُدًى وَرَحْمَةً﴾ (لقمان).
۵. در یک مورد (روم)، پس از حروف مقطعه، خداوند به پیشگویی از آینده می‌پردازد.
۶. در سوره‌های مریم، طه، شعراء، قصص، یس، شوری و قلم، پس از حروف مقطعه و ذکر اوصاف قرآن، خطاب به رسول خدا ﷺ صورت گرفته و سوره با طرح یک مسئله یا موضوع ادامه می‌یابد.
۷. در پنج مورد نیز پس از حروف مقطعه، آیه یا جملاتی با واو آغاز شده‌اند (یس، ص، زخرف، دخان، قلم) که در ادامه به توصیف یا تبیین قرآن می‌پردازند.

۵. بررسی احتمال یک نظریه

همان‌گونه که روشن است، روایات اسلامی همواره بر همسانی قرآن و سنت (ثقلین)

و همراهی این دو تا روز قیامت تأکید داشته‌اند. قرآن کریم نیز در آیات متعددی به حقیقت و رسالت سنت اشاره می‌کند؛ از جمله آیاتی که بر وجوب اطاعت از رسول خدا ﷺ و اولی الامر در کنار اطاعت از خداوند دلالت دارد (نور: ۵۴؛ آل عمران: ۳۲؛ انفال: ۱)، و نیز آیاتی که به اخذ و پذیرش هر آنچه پیامبر ﷺ به امت عرضه می‌کند فرمان می‌دهد، همگی بر همتایی قرآن و سنت و برخورداری هر دو از خاستگاه وحیانی دلالت دارند.

صریح‌تر از همه، آیات ابتدایی سوره نجم است که به روشنی نحوه القا و دریافت وحی را تبیین می‌کند: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى﴾. در این آیات، میان وحی قرآنی و وحی سنتی در فرایند القا و دریافت وحی از سوی خداوند، جبرئیل و پیامبر اکرم ﷺ تفاوت جوهری مشاهده نمی‌شود.

از سوی دیگر، با توجه به آیاتی که خداوند و قرآن را تنها ملتحذ و مرجع پیامبر ﷺ معرفی می‌کنند، و با جمع میان این آیات و روایات، این نتیجه حاصل می‌شود که پیامبر ﷺ سنت خود را دقیقاً از همان منبع وحیانی قرآن اخذ کرده و هیچ مرجع مستقل دیگری غیر از قرآن در انتقال سنت وجود ندارد.

بر این اساس، می‌توان بحث را چنین ادامه داد که وحی دارای سه بُعد است: بُعد نخست، محکومات قرآنی است که مجرد از الفاظ بوده و هر سال در شب قدر بر قلب پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ نازل می‌شود. بُعد دوم، الفاظ مفصل وحی است که در طول سال‌های رسالت پیامبر ﷺ و نیز در شب معراج نازل شده است. بُعد سوم نیز می‌تواند ناظر به معانی نهفته در حروف رمزی و مقطعه باشد که آن نیز به وسیله جبرئیل بر پیامبر ﷺ القا شده است (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۱۱۱ و ج ۲۷، ص ۴۰۳).

این حروف مقطعه نه عربی‌اند و نه عجمی، بلکه صرفاً مجموعه‌ای از حروف‌اند که همه زبان‌ها از آن‌ها شکل می‌گیرند، هرچند در صورت و رسم الخط متفاوت باشند، اما در مخارج صوتی مشترک‌اند. از این رو، تدبیر در سایر آیات قرآن، هرچند ممکن است مستحب یا حتی واجب باشد، اما در این دسته از آیات، جز در پرتو تفسیر و تأویل مأثور از اهل آن، امکان پذیر نیست.

بر این اساس، حروف مقطعه‌ای که در آغاز ۲۸ سوره قرآن آمده‌اند، در ظاهر و باطن خود حامل حقیقتی فراتر از الفاظ معمول وحی قرآنی هستند. افزون بر این، می‌توان گفت



که همه این حروف از اجمالیات قرآن حکیم به شمار می‌روند که تفصیل آن‌ها در سایر سور قرآن آمده است.

براساس آیه «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّ حَكِيمٌ» (زخرف: ۴)، قرآن پیش از تنزل، در «ام‌الکتاب» به صورت محکم و اجمالی تثبیت شده، سپس در شب قدر به صورت تفصیلی بر رسول اکرم ﷺ نازل گردیده و در ادامه، در قالب کتاب مفصل و در ساختار فواتح سور، ظهور یافته است. این فرایند، همگی به اراده و تدبیر الهی صورت گرفته و پیامبر اکرم ﷺ در مقام تبیین، مفسر و مبین این مراتب وحی بوده‌اند؛ بدین معنا که سنت و حیانی ایشان، در حقیقت ناظر به تأویل و تبیین همین حروف مقطعه است.

براین مبنا، سنت به منزله تأویل حروف مقطعه تلقی می‌شود؛ تأویلی که پیامبر ﷺ مخاطب خاص آن بوده و پس از ایشان به اهل بیت ﷺ تفویض شده و در نهایت برای عموم مردم تبیین گردیده است (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۱۰؛ ج ۲۶، ص ۱۱۱).

در چنین نگاهی، برداشت معصومانه رسول اکرم ﷺ و ائمه معصوم ﷺ تنها بر پایه رمزگشایی از حروف مقطعه و نیز دلالت‌های درونی الفاظ قرآن است، نه براساس منبعی خارج از متن وحی. در این نظریه، قرآن وحی اصیل و معیار نهایی معرفت دینی دانسته می‌شود و سنت، ابزار اتصال به فهم وحی قرآنی و تفصیل آن به شمار می‌آید. این برداشت را می‌توان با حدیثی از امیرالمؤمنین ﷺ نیز تأیید کرد: آن‌جا که در پاسخ به این پرسش که آیا نزد رسول خدا ﷺ چیزی غیر از وحی بوده است، حضرت سوگند یاد می‌کنند که:

«نه، مگر فهمی که خداوند به بنده‌اش در فهم کتابش عطا می‌کند»^۱.

در این نظریه، اگر رسول خدا ﷺ حکمی از احکام شرعی را بیان یا اجرا کرده‌اند، این حکم نه از ناحیه خود ایشان بلکه براساس «وحی محمدی» و فهم خاص ایشان از حروف رمزی قرآن و وحی رسالی و قرآنی بوده است. براساس آیه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳-۴) و دستورات روایات، لازم است روایات رسیده از پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ بر قرآن

۱. قُلْتُ لِعَلِّي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلَّا مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأ النَّسَمَةَ، مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ، وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، قُلْتُ: وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: الْعَقْلُ، وَفَكَائِ الْأَسِيرِ، وَأَنْ لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ (بخاری، ۴۲۲ق، ح ۳۰۴۷).

عرضه شود؛ اگر مخالفتی با قرآن نداشته باشند یا با آن مطابقت داشته باشند، طبق «قانون» استفاده از حروف رمزی و ابعاد نهفته قرآن و براساس آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: ۵۹)، پذیرفته می‌شوند.

با این دیدگاه، دلیل عقلانی عرضه روایات نیز روشن می‌شود. در این منظر، سنت نه به عنوان منبعی مستقل و جدا، بلکه به عنوان منبعی رسالتی و وحیانی که از قرآن و وحی قرآنی برمی‌خیزد، تبلور یافته است. بنابراین کسی که منکر سنت شود و صرفاً شعار «کفانا کتاب الله» سردهد، در حقیقت بخشی از کتاب خدا را نیز انکار کرده و نمی‌تواند ادعا کند که تمامی کتاب خدا را اخذ کرده است.

بر این اساس، برای درک کامل قرآن، ناگزیر به رجوع به سنت خواهیم بود. در این دیدگاه، اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان صاحبان واقعی قرآن معرفی می‌شوند؛ کسانی که به قرآن بیش از هر کس دیگر آگاهی داشته و اشراف بر لطائف، اشارات و حقایق قرآن دارند. به همین دلیل، چه برای فهم اولیه و چه برای درک معانی عمیق‌تر، رجوع به اهل بیت علیهم‌السلام ضروری است (صادقی‌تهرانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۶-۳۶۳؛ ج ۲۶، ص ۱۸۴).

۵- ۱. شواهد و ادله مؤید نظریه

برای تأیید آنچه بیان شد، چندین شاهد و دلیل وجود دارد که بررسی و ارائه آن‌ها در تحکیم و تبیین نظریه یادشده بسیار سودمند خواهد بود.

۱. نخستین دلیل در تأیید این دیدگاه، استناد به نظر غالب قرآن‌پژوهان و مفسران است که همواره بر رمزی بودن حروف مقطعه و اختصاص آن به رابطه میان خداوند و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تأکید کرده‌اند. براساس آیات قرآن، سراسر این کتاب برای هدایت همه انسان‌ها نازل شده و هیچ آیه یا بخشی از آن از این قاعده مستثنا نیست. از آنجا که حروف مقطعه نیز جزئی از آیات قرآن به شمار می‌آیند، بی‌تردید این آیات نیز حامل پیام و هدایت برای مردم هستند.

از سوی دیگر، همان‌گونه که بیان شد، بر پایه آیات و روایات، پیام الهی از دو طریق قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مردم ابلاغ می‌شود. همچنین، مطابق آیات ﴿وَآتِلْ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾ (کهف: ۲۷) و ﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾ (جن: ۲۲)، قرآن تنها مرجع و پناهگاه وحیانی برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی

شده است. بنابراین، در یک استدلال منطقی می‌توان نتیجه گرفت که سنت نیزریشه در قرآن دارد و از آن اخذ شده است.

از آنجا که سایر آیات قرآن دارای بیانی روشن و واژگانی معنادار هستند و می‌توان با تأمل و بهره‌گیری از روش‌های تفسیری در هر عصر و نسل به معانی و تفسیر آن‌ها دست یافت، و با توجه به گستره وسیع سنت و امتداد تاریخی آن از عصر رسول خدا ﷺ تا حضرت مهدی ﷺ، طبیعی به نظر می‌رسد که وحی مرتبط با سنت در قالب الفاظ و آیات متعارف قرآن نازل نشده، بلکه به شیوه و سبکی متفاوت بر پیامبر ﷺ عرضه شده باشد؛ حقیقتی که هر ساله در شب قدر نیز تبیین و تفصیل می‌یابد.

شاید بتوان گفت پذیرش این رویکرد درباره حروف مقطعه، مشابه پذیرش حقیقت بطن و تأویل در دیگر آیات قرآن است؛ زیرا در آنجا نیز معصوم ﷺ از لایه‌های باطنی قرآن، حقایقی نهفته را که برای دیگران ناشناخته و دست نیافتنی است، کشف و تبیین می‌کند و بر اساس آن‌ها عمل می‌نماید. با این تفاوت که در بحث بطن، افزون بر لایه‌های باطنی، ظاهرات نیز دارای معنا و مفهومی روشن و قابل فهم است.

۲. دلیل قرآنی دیگر بر درستی نظریه یادشده، با تأمل در آیات نخست سوره نمل به دست می‌آید: ﴿الرَّالِکَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ * هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾. در این آیات، خداوند متعال «الکتاب» و «قرآن مبین» را با حرف عطف «و» در کنار یکدیگر قرار داده و آن‌ها را منشأ هدایت و بشارت برای مؤمنان معرفی کرده است. ظاهراً این عطف، حکایت از نوعی همسانی و هم‌عرضی میان معطوف و معطوف‌علیه دارد.

براین اساس، نمی‌توان مراد از «الکتاب» را خود قرآن دانست؛ زیرا عطف یک شیء بر خودش، بدون وجود حیثیت و اعتبار متفاوت، فاقد وجه بلاغی و معنایی است. همچنین، نمی‌توان همانند برخی مفسران، مراد از «الکتاب» را لوح محفوظ دانست (طوسی، بی‌تا، ج ۸، ص ۷۴؛ طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۵، ص ۳۳۹؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۸۰ ش، ج ۱۵، ص ۳۹۶؛ مدرسی، ۱۳۷۷ ش، ج ۹، ص ۱۵۳؛ سید قطب، ۱۴۲۵ ق، ج ۵، ص ۲۶۲۶؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۹، ص ۲۱۸).

این تفسیر با چند اشکال مواجه است؛ نخست آن که لوح محفوظ در اختیار مؤمنان قرار ندارد تا مراجعه به آن، زمینه هدایت و بشارت را فراهم آورد. دوم آن که قرآن و لوح محفوظ از



یک سنخ و در یک مرتبه نیستند تا بتوان آن دورا با واو عاطفه، به عنوان دو امر هم عرض و همسان در کنار یکدیگر قرار داد.

در مقابل، براساس روایات و نیز دلالت برخی آیات، سنت تنها حقیقتی است که در جایگاه عدل، معادل و همتای قرآن قرار می‌گیرد. از این رو، می‌توان گفت خداوند در این آیه، «کتاب» و «قرآن» را به عنوان دو ثقل الهی، یعنی ثقل اصغر و ثقل اکبر، برای هدایت و بشارت مؤمنان معرفی کرده است. چنین برداشتی، افزون بر هماهنگی با مفاد روایات، با شواهد قرآنی دیگری نیز تأیید می‌شود که بر ملازمت و همتایی قرآن و سنت در فرایند هدایت دلالت دارند. از همین رو، اصل بشارت به تمسک هم‌زمان به این دو منبع، در آیات دیگر قرآن و نیز در روایات متواتر، سابقه‌ای روشن و قابل استناد دارد.

۳. دلیل قرآنی دیگر بر تأیید نظریه یادشده، وجود ضمائر «تلك» و «ذلك» در نه مورد پس از حروف مقطعه است. براساس دیدگاه مفسران، این دو ضمیر در آیات مزبور به قرآن بازمی‌گردند، در حالی که مرجع آن‌ها، یعنی قرآن، پیش از ضمیر در آیه ذکر نشده است (طوسی، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۶۹؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۲۰۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۸؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۶، ج ۱۵، ص ۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۲).

با این حال، اگر مرجع این ضمائر نه قرآن غایب و مذکور نشده، بلکه همان حروف مقطعه حاضر در آیات باشد، براساس نظریه مورد بحث، معنای آیات دستخوش تحول مهمی خواهد شد. در این صورت، ضمیر به نزدیک‌ترین مرجع لفظی خود، یعنی حروف مقطعه، بازمی‌گردد؛ امری که افزون بر هماهنگی بیشتر با قواعد زبان عربی و شیوه‌های رایج ارجاع ضمیر در قرآن، از پشتوانه ادبی و تفسیری قابل توجهی نیز برخوردار است.

برپایه این رویکرد، حروف مقطعه - که مطابق این نظریه ناظر به سنت پیامبر ﷺ هستند - به اوصافی توصیف شده‌اند که در خور تأمل فراوان است و در واقع، تأییدی بر همتایی و هم‌عرضی قرآن و سنت به شمار می‌آید. براین اساس، قرآن حروف مقطعه (= سنت) را حق و بیانگر حقایق الهی (آل عمران، رعد)، عاری از هرگونه شک و تردید (بقره، سجده)، و برخوردار از حکمت (یونس، هود، لقمان، یس) معرفی می‌کند. همچنین این منبع وحیانی، همانند قرآن، دارای نقش انذار و تبشیر است (اعراف).

در این تفسیر، سنت وحیانی به عنوان حقیقتی روشن و روشن‌گر معرفی می‌شود (یوسف،

حجر، شعراء، نمل، زخرف، دخان) و «ذکر» الهی به شمار می‌آید (اعراف، ص) که از سوی خداوند نازل شده است (غافر، فصلت، سجده، جاثیه، احقاف) و کارکرد هدایت و رحمت برای انسان‌ها دارد (لقمان).

مجموع این تعابیر و توصیفات، به خوبی جایگاه پیامبر ﷺ و سنت را تبیین می‌کند و دلالتی روشن بر منشأ و حیانی آن دارد. افزون بر این، همسانی کامل این اوصاف با ویژگی‌های قرآن، می‌تواند تفسیرگر و مؤید آیاتی باشد که از حجیت سنت و وحیانی بودن آن سخن گفته‌اند.

۴. دلیل چهارم، با تمرکز بر «واو» همراه برخی از حروف مقطعه است. مفسران در تعیین نقش «واو» در این پنج مورد، آن را واو قسم دانسته‌اند (طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۴۴۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۸، ص ۶۵۰؛ طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۷، ص ۶۲؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ ق، ج ۲۵، ص ۷؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹ ق، ج ۱۹، ص ۱۲۷). حال، با احتمال عاطفه بودن واو، معنا و تفسیری متفاوت از رأی مشهور، اما هماهنگ با این نظریه، به دست می‌آید. چنانچه واو مذکور را واو عاطفه بدانیم، در آن صورت معطوف - که در چهار مورد از آن‌ها قرآن است - به حروف مقطعه عطف می‌گردد و در واقع، این آیات بر حقانیت و احکام امری در کنار قرآن، یعنی همان سنت، گواهی می‌دهند.

در قواعد زبان عربی، یکی از شرایط عاطفه دانستن حروف عطف، همسانی معطوف و معطوف علیه است. با این نظریه و عاطفه گرفتن واو، حقیقتِ عدل بودن قرآن و سنت و نیز برخورداری هر دو از حجیت یکسان، هرچه بیشتر آشکار می‌گردد.

برای نمونه، در آیه‌های **لَیْسَ * وَالْقُرْآنَ الْحَکِیْمَ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ * عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ * تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیْمِ**، خداوند با وحی سنتی در ابتدا و عطف آن بر قرآن، از ابزارهای مهم رسالتی پیامبر ﷺ یاد کرده و در آیه سوم بر مرسل بودن ایشان تأکید نموده است. در واقع، پیش از اعلان مرسل بودن پیامبر ﷺ، از دو حقیقت قرآن و سنت ایشان دفاع کرده است.

۵. دلیل دیگر، با عنایت به آیات دوم و سوم سوره فصلت قابل تبیین است. خداوند در این سوره، پس از حروف مقطعه، در دو آیه از تنزیل و تفصیل سخن گفته است: **لَحم * تَنْزِیلَ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْمِ * کِتَابَ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ**. خداوند در آغاز، از تنزیل

امری از سوی خدای رحمان و رحیم یاد کرده است. سپس به کتابی توجه داده که بر تفصیل یافتن آیات آن در گذشته تأکید شده است؛ فعل ماضی «فُصِّلَتْ» گواه این امر است. اگر، آن گونه که برخی از مفسران گفته‌اند، مراد از «تنزیل» همان قرآن باشد (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۱۴۱؛ طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۲۱۶)، در آن صورت می‌توان پرسید چرا پس از اشاره به تنزیل بودن قرآن، دوباره از کتاب بودن آن و تفصیل یافتن آن در گذشته یاد شده است؟ نکته مهم آن است که چرا هم‌زمان با ذکر کتاب، بر قرآن بودن آن نیز تأکید شده است؟ این‌ها پرسش‌هایی است که در آن تفاسیر پاسخ روشنی برای آن‌ها یافت نمی‌شود.

حال، اگر بر اساس نظریه حاضر، مراد از حروف مقطعه را سنت بدانیم و سپس در چنین آیات درنگ کنیم، موضوع قابل فهم تر و رساتر خواهد بود و این پرسش‌ها اساساً منتفی می‌شود. بدین گونه که خداوند، پس از یادکرد سنت پیامبر ﷺ و تأکید بر نزول آن از سوی خدای رحمان و رحیم، به کتاب، یعنی همان قرآن، اشاره کرده و با آوردن فعل ماضی «فُصِّلَتْ» و نیز تقدم سنت بر قرآن، به تفصیل قرآن از ناحیه سنت اشاره نموده است. همراهی دوباره قرآن و سنت با یکدیگر و یادآوری وظیفه تبیین و تفصیل قرآن از سوی سنت، از مباحثی است که در دیگر آیات و روایات نیز به خوبی و به کرات مطرح شده است.

۶. یکی از سوره‌هایی که حروف مقطعه در آن به صورت دو آیه پیاپی ذکر شده، سوره شوری است: ﴿حَمْدٌ * عَسَقٌ * كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. پس از حروف مقطعه، آیه سوم با عبارت «كَذَلِكَ...» آغاز شده است. علامه طباطبایی این «كَذَلِكَ» را ناظر به وحی اختصاصی مطرح شده در این سوره، یا به مجموع وحی نازل شده در قرآن دانسته است (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۸، ص ۸).

نکته قابل توجه، تأکید آیه بر نزول این وحی بر پیامبر ﷺ و نیز بر کسانی است که پیش از ایشان بوده‌اند. به نظر می‌رسد مراد از «الَّذِينَ» صرفاً انبیا نباشد؛ زیرا اگر مقصود تنها انبیای الهی بود، مناسب تر آن بود که از الفاظ خاص آنان، مانند «رسل» یا «انبیاء»، استفاده شود، نه از واژه «الَّذِينَ» که از عمومیت و شمول بیشتری برخوردار است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که این وحی، وحی رسالی مخصوص انبیای الهی نبوده است.



شاید بتوان آن را گونه‌ای از وحی دانست که افزون بر انبیا، بر اولیای الهی نیز نازل می‌شده است؛ چنان که در مورد حضرت مریم و مادر موسی علیهم‌السلام گزارش شده و در مرتبه‌ای بالاتر، بر عترت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز جریان داشته است. از سوی دیگر، مراد از این وحی نمی‌تواند وحی قرآنی باشد؛ زیرا همه انبیای پیش از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صاحب کتاب نبوده‌اند تا خداوند بر نزول آن بر همگان تأکید کند، در حالی که همه آنان از وحی سنتی برخوردار بوده‌اند.

براین اساس، معنای آیات چنین خواهد بود که خدای متعال در آغاز، بخشی از سنت را بر رسول خود صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل کرده و سپس تأکید می‌کند که این وحی سنتی اختصاص به ایشان ندارد، بلکه برای انبیا و اولیای الهی پیش از آن حضرت نیز جاری بوده اس.

۷. گفته شد تعداد سوره‌های مدنی برخوردار از حروف مقطعه تنها سه سوره (بقره، آل عمران، رعد) است و ۲۵ سوره دیگر همگی مکی هستند. این امر خود می‌تواند شاهی بر سنت بودن حروف مقطعه تلقی شود. کثرت نزول این سوره‌ها در دوره مکی، افزون بر طولانی بودن سال‌های رسالت در مکه (سیزده سال)، امری کاملاً طبیعی و بدیهی است؛ زیرا در آغاز رسالت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اهل بیت علیهم‌السلام و نیز مردم، بیش از هر زمان دیگری به تبیین قرآن، تفسیر و شرح آن نیاز داشتند و از این رو، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز برای هدایت امت نوپا، به توضیح و وحی بیشتری نیازمند بوده است.

۸. یکی از ادله دیگر، با تکیه بر آیه نخست سوره ابراهیم قابل طرح است: ﴿الرَّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾. در این آیه، خداوند متعال پس از حروف مقطعه، در همان آیه و نه در آیه‌ای جداگانه، کتاب نازل شده بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به عنوان وسیله‌ای برای خارج ساختن مردم از تاریکی‌ها به سوی نور توصیف کرده است.

از سوی دیگر، آیاتی وجود دارد که در آن‌ها از نقش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سنت ایشان در هدایت سخن به میان آمده است؛ از جمله آیه ۱۵۸ سوره اعراف: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾. این آیه به صراحت، عامل هدایت را تبعیت از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پیروی از او معرفی کرده و در آن، یادکردی از قرآن و کتاب به عنوان عامل مستقیم هدایت نیامده است.

حال، اگر آیات را با یکدیگر جمع کنیم و با توجه به حروف مقطعه آغاز سوره ابراهیم دقت نماییم، می‌توان گفت آیه نخست این سوره جمع میان دو دسته از آیات است: آیاتی که قرآن را عامل هدایت معرفی می‌کنند و آیاتی که پیامبر ﷺ و پیروی از ایشان را منشأ هدایت می‌دانند. این آیه، با اشاره به کتاب، یعنی قرآن، و پیش از آن با تمرکز بر سنت و خاستگاه اصیل آن یعنی «الر»، به منابع اصیل هدایت بشر اشاره دارد.

ناگفته پیداست که تقدم سنت و حروف مقطعه بر کتاب در این آیه، از آن جهت است که سنت خود جزئی از کتاب بوده و از یگانه پناهگاه پیامبر ﷺ، یعنی قرآن، اخذ شده است.

۹. دلیل دیگر با تکیه بر روایات و سنت اهل بیت ﷺ قابل طرح است. یکی از ادعیه مهم و مستند، دعای عرفه امام حسین ﷺ است. در این دعا، امام در توصیف خدای تعالی به کتب و منزلات الهی اشاره کرده و می‌فرماید:

«... وَ مُنَزَّلَ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ الْفُرْقَانِ وَ مُنَزَّلَ كَهَيْعِصَ وَ طهَ وَ یسَ وَ الْقُرْآنَ الْحَكِيمَ».

در این عبارت، امام از نزول کتب انبیای پیشین و نیز قرآن یاد می‌کند؛ اما پیش از اشاره به قرآن، با ذکر آیاتی از حروف مقطعه، به نزول آن در کنار کتاب اشاره کرده و حروف مقطعه را به صورت مستقل و جداگانه آورده است. اگر مراد از حروف مقطعه همان قرآن باشد، این پرسش مطرح می‌شود که چرا از میان ۶۲۳۶ آیه قرآن، تنها این آیات به صورت خاص و مستقل مورد اشاره و تکرار قرار گرفته است؟

از آنجا که سخن امام درباره نزول حجت‌های الهی است و پس از ذکر نزول کتب آسمانی و قرآن بیان شده، اشاره به نزول سنت در بطن قرآن امری قابل توجه و معنادار به نظر می‌رسد. در واقع، امام حسین ﷺ در کنار ستایش خداوند به سبب نزول قرآن، از نزول سنت در درون قرآن نیز به نوعی یاد و ستایش به عمل آورده است.

۱۰. دلیل دیگر نیز با تکیه بر روایاتی است که در آن‌ها از حروف مقطعه توصیفاتی به عمل آمده است. این توصیفات درخور توجه و تأمل‌اند. از جمله، توصیف امام باقر ﷺ از حروف مقطعه به «علم جم» (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۳) و تعبیر حضرت علی ﷺ از این حروف به «صفوه القرآن» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۸، ص ۱۱) است.

«صفوه» در کتب لغت به معنای نقیض کدر و به معنای خالص هر چیز آمده است:

الصَّفْوَةُ، بالكسر: خیارُ الشيء و خلاصته و ما صفا منه، فإذا حذفت الهاء فتحت الصاد، و هو صَفْوُ الإِهَالَةِ لا غير. والصَّفَاءُ: مَصْدَرُ الشيء الصافي. وإذا أَخَذَ صَفْوُ ماءٍ من غديرٍ قال: اسْتَصْفَيْتُ صَفْوَةً. و صَفَوْتُ الْقِدْرَ إِذَا أَخَذْتُ صَفْوَتَهَا (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۴۶۲).

در روایات نیز «صفوه» از القاب و ویژگی‌های اهل بیت علیهم‌السلام به شمار رفته است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ وَلَا شَيْءَ فَخَلَقَ خَمْسَةً مِنْ نُورٍ جَلَالِهِ وَ [جَعَلَ] لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ الْمُنْزَلَةِ فَهُوَ الْحَمِيدُ وَ سَمَّى [النَّبِيَّ] مُحَمَّدًا عليه السلام ... فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ عليه السلام نَظَرَ إِلَيْهِمْ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: يَا آدَمُ هَؤُلَاءِ صَفَوَتِي وَ خَاصَّتِي خَلَقْتُهُمْ مِنْ نُورٍ جَلَالِي وَ شَقَقْتُ لَهُمْ ... (فراة کوفی، ۱۴۱۰، ص ۵۶).

سنت پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام نیز به دلیل تبلور، وضوح و آشکاری که دارند و نیز به سبب تبیین‌کنندگی کلام خدا، از چنین جایگاهی برخوردار است. بنابراین، از آنجا که «صفوه» به معنای خلاصه و خالص هر چیز است و طبق روایات، حروف مقطعه «صفوه القرآن» معرفی شده‌اند و از سوی دیگر، یکی از اوصاف اهل بیت نیز «صفوه الله» است، می‌توان نتیجه گرفت که حروف مقطعه همان اهل بیت علیهم‌السلام و سنت قطعیه‌اند که همانند قرآن و در عرض آن، از حجیت کامل و حیانی برخوردارند و در واقع، خلاصه و برآمده از قرآن محسوب می‌شوند.

۱۱. یکی از نشانه‌هایی که شاید نتوان آن را به عنوان دلیل قطعی مطرح کرد و بهتر است آن را در حد قرینه و شاهد در نظر گرفت، تعداد حروف مستفاد با حذف مکررات در تمام آیات متضمن حروف مقطعه است. حروف مقطعه قرآن در مجموع ۷۸ عدد است، اما حروف مقطعه بدون تکرار در قرآن چهارده حرف است. این حروف در قرآن به صورت یک حرف یا پنج حرف در کنار هم آمده‌اند که عبارت‌اند از: «ا، ح، ر، س، ص، ط، ع، ق، ک، ل، م، ن، ه، ی».

شاید هماهنگی و تساوی این تعداد حروف با ذوات مقدس چهارده معصوم علیهم‌السلام، خبر از ارتباط وثیق و نیز قرار گرفتن منبع و حیانی سنت برای هریک از معصومین علیهم‌السلام باشد.

۶. جمع بندی و نتیجه گیری

همه مفسران و قرآن پژوهان، سنت را گونه ای دیگر از وحی دانسته اند؛ اما درباره چگونگی و منشأ این وحی، سخن روشنی بیان نکرده اند و در واقع، این مسئله در میان مفسران و قرآن پژوهان مسکوت مانده است. از دیگر امور مسکوت در میان علمای اسلام، معنا و مفهوم حروف مقطعه و ارتباط آن با مردم و چگونگی هادی بودن آن هاست.

با توجه به آیه ۲۷ سوره کهف و آیه ۲۲ سوره جن، که تنها پناه و ملتحذ پیامبر ﷺ را قرآن معرفی می کند، می توان این احتمال را مطرح کرد که سنت نیز از قرآن گرفته شده است. وجود روایات عرضه و نیز تأکید اهل بیت ﷺ بر همسانی ثقلین، از دیگر شواهد مؤید این دیدگاه است. براین اساس، می توان گفت سنت پیامبر و اهل بیت ﷺ که به گواهی قرآن و حیانی هستند، از قرآن اخذ شده اند.

برای اثبات این خاستگاه و مأخذ و حیانی، با تکیه بر آیات و روایات، یازده دلیل و شاهد ارائه شده است. با در نظر گرفتن مجموع این ادله، پذیرش صحت این نظریه دور از ذهن و غیر منطقی به نظر نمی رسد. از این منظر، سنت، تأویل همان حروف مقطعه است که پیامبر ﷺ مخاطب خاص آن بوده و سپس با بیان نبی اکرم ﷺ و حضرات معصومین ﷺ برای مردم تبیین می شود.

براین اساس، سنت پیامبر ﷺ نیز خاستگاه و منشأ قرآنی و و حیانی خواهد داشت که با آیه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ همخوانی کامل دارد. بنابراین، وجه تشریع دین تنها از آن خداوند است و او یگانه شارع و واضع احکام است؛ به این معنا که اگر رسول خدا و حضرات معصومین ﷺ حکمی از احکام شرع را بیان کرده اند، این حکم نه از جانب خود آنان، بلکه برآمده از وحی محمدی و مبتنی بر حروف رمزی قرآن و فهم های خاص ایشان از وحی رسالی و قرآنی است.

کتابنامه

قرآن کریم

ابن حزم، ابو محمد. (۱۴۰۳ق). *الإحكام في أصول الأحكام*. تحقیق: احمد شاکر. بیروت: دار الآفاق الجديدة.



ابن عاشور، محمد طاهر. (۱۴۲۰ق). *التحریر والتنوير* (تفسير ابن عاشور). بيروت: مؤسسة التاريخ العربي.

ابن عربي، محمد بن عبدالله. (۱۹۹۰م). *قانون التأويل*. تحقيق: محمد بن حسين سليمان. بيروت: جدار الغرب الإسلامي.

ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بيروت: دار صادر.

البخاري، ابو عبدالله. (۱۴۲۲ق). *صحيح البخاري*. تحقيق: محمد زهير الناصر. بيروت: دار طوق النجاة.

زمخشري، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق). *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل*. بيروت: دار الكتاب العربي.

سيوطي، عبدالرحمن. (۱۴۱۶ق). *الاتقان*. تحقيق: سعيد المندوب. بيروت: دار الفكر.

شاذلي، سيد بن قطب. (۱۴۲۵ق). *في ظلال القرآن*. بيروت: دار الشروق.

صادقي تهراني، محمد. (۱۴۰۶ق). *الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن والسنة المطهرة*. تهران: انتشارات فرهنگ اسلامي.

طباطبائي، محمد حسين. (۱۳۷۴ش). *الميزان*. ترجمه: محمد باقر موسوي همداني. قم: جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامي.

طبرسي، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). *مجمع البيان في تفسير القرآن*. تصحيح: فضل الله يزدي طباطبائي و هاشم رسولي محلاتي. تهران: ناصر خسرو.

طوسي، محمد بن حسن. (بی تا). *التبيان في تفسير القرآن*. تصحيح: احمد حبيب. بيروت: دار إحياء التراث العربي.

طيب حسيني، سيد محمد. (۱۳۸۸ش). «تحليلي نواز حروف مقطعه و نقد آرای مفسران». مشکوة، شماره ۱۰۲.

عياشي، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ق). *التفسير* (تفسير عياشي). تهران: المكتبة العلمية الإسلامية.

فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). *التفسير الكبير* (مفاتيح الغيب). بيروت: دار إحياء التراث العربي.

فضل الله، محمد حسين. (۱۴۱۹ق). *من وحى القرآن*. بيروت: دار الملاك.

قرطبی انصاری، محمد بن احمد. (۱۴۱۵ق). *الجامع لأحكام القرآن*. بیروت: دارالفکر.

کوفی، فوات بن ابراهیم. (۱۴۱۰ق). *تفسیر فوات الکوفی*. تحقیق: محمد کاظم. تهران: مؤسسه الطبع والنشر، وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي.

مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. بیروت: دار إحياء التراث العربي.

مدرسسی، محمد تقی. (۱۳۷۷ش). *تفسیر هدايت*. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۸۰ش). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الإسلامية.

ماهية تفسير الإمامية

محمد مرادي (عضو الهيئة العلمية في جامعة القرآن والحديث)

الملخص

يهدف هذا البحث إلى بيان ماهية وهوية التفسير الشيعي، من خلال دراسة المؤشرات والآراء المرتبطة بالمدرسة التفسيرية للإمامية. وفي هذا الإطار، وبالاكتفاء على المناهج الوصفية والتحليلية والنقدية، سعى البحث إلى تقديم نماذج من الاتجاهات التفسيرية الشيعية، مع تحليل الأركان المعرفية والتاريخية لهذا التيار التفسيري.

ونظراً لوجود بعض القراءات الطائفية وغير الموضوعية التي تصف المدرسة التفسيرية الشيعية بالانحراف أو تحصرها في اتجاهات خاصة، فإن هذا البحث، بالاستناد إلى آراء متعددة وموثقة، يهدف إلى تقديم صورة شاملة وعلمية عن الهوية التفسيرية للشيعية، وإعادة التعرف على مؤشراتنا، وإثبات أن الانتقادات المطروحة في هذا المجال تفتقر إلى الأساس والواقعية.

وتتمثل نتيجة هذا البحث في تقديم تعريف واضح ومؤسس للتفسير الشيعي؛ تعريف يظل وفيّاً لواقعه التاريخي ويبرز في الوقت نفسه إمكاناته المعرفية والتفسيرية ضمن سياق العلوم الإسلامية. ويستند هذا الواقع إلى رؤية أهل البيت عليهم السلام، وهي رؤية تجلت في الروايات المنقولة عنهم، ويتم تحليلها وتبيينها ضمن إطار الجهاز الاجتهادي.

الكلمات المفتاحية: مؤشرات التفسير الشيعي، تفسير الإمامية، التيارات التفسيرية للشيعية.



The Essence of Imāmī Exegesis

Mohammad Moradi^۱

Abstract

The present study aims to elucidate the nature and identity of Shī'ī exegesis by examining the characteristics and perspectives associated with the Imāmī school of exegesis. Within this framework, employing descriptive, analytical, and critical methods, the study endeavors to analyze the epistemological and historical foundations of this interpretive tradition while providing examples of Shī'ī exegetical approaches. Given the existence of certain sectarian and unrealistic readings that have characterized the Shī'ī exegetical school as deviant or confined to particular tendencies, this research, drawing upon a diverse and well-documented body of views, seeks to present a comprehensive and scholarly picture of Shī'ī interpretive identity, to recognize its defining features, and to demonstrate that the criticisms advanced in this regard are unfounded and unrealistic. The outcome of this inquiry is the articulation of a clear and well-reasoned definition of Shī'ī exegesis—one that remains faithful to its historical reality while simultaneously highlighting its epistemological and interpretive capacities within the [broader] context of Islamic sciences. This reality is grounded in the perspective of the Ahl al-Bayt (AS)—a perspective manifested in the traditions transmitted from them and analyzed and expounded within the framework of ijtihādī reasoning.

Keywords: Characteristics of Shī'ī Exegesis, Imāmī Exegesis, Shī'ī Interpretive Currents

^۱. Faculty Member, University of Qur'an and Hadith

إعادة قراءة لفظ «أعمى» في القرآن الكريم وإعادة تفسير الآيات الأولى من سورة عبس

سيّد محمد كاظم طباطبائي (الأستاذ المشارك في جامعة القرآن والحديث)

الملخص

تُعدّ الآيات الأولى من سورة عبس من الآيات التي أثارت جدلاً واسعاً بين المفسرين والمتكلمين المسلمين. فقد ذهب المشهور من مفسري أهل السنة إلى أن سبب نزولها يرتبط بقصة دخول عبد الله بن أم مكتوم، وهو صحابي أعمى، إلى مجلس النبي الأكرم ﷺ. ووفقاً لهذه الروايات، كان النبي ﷺ منشغلاً بالحديث مع بعض زعماء قريش، وكان يأمل في إسلامهم، فدخل ابن أم مكتوم وكرر طلبه للتعليم والإرشاد، فقيل إن النبي ﷺ كره ذلك وعبس في وجهه وأعرض عنه، فنزلت الآيات الأولى من سورة عبس عتاباً إلهياً له.

وقد وُوجه هذا التفسير منذ القدم بإشكالات متعددة، أهمها عدم انسجامه مع السيرة الأخلاقية للنبي الأكرم ﷺ، الذي وصفه القرآن الكريم بأنه ذو «خلق عظيم»، وأكد في مواضع عديدة على رحمته ولينه واحترامه للمؤمنين. لذلك رفض كثير من علماء ومفسري الشيعة هذه الرواية، وسعوا إلى تقديم تفسيرات بديلة. إلا أن كثيراً من هذه التفسيرات البديلة لا تخلو بدورها من إشكالات؛ فبعضها يفتقر إلى الدعم الروائي والتاريخي الكافي، وبعضها الآخر لا يحل التعارض بشكل كامل بين ظاهرها والآيات والأخلاق النبوية.

ومن هنا برزت الحاجة إلى إعادة النظر في المفاهيم الرئيسة للآيات، ولا سيما لفظ «أعمى». ويسعى هذا البحث، باستخدام المنهج التحليلي الدلالي والسياقي، إلى إعادة قراءة استعمالات لفظ «أعمى» ومشتقات الجذر «ع م ي» في القرآن الكريم، وتقديم تفسير جديد للآيات الأولى من سورة عبس في ضوء النظام الدلالي القرآني. وتفترض الدراسة أن لفظ «أعمى» في لغة القرآن يدل في الغالب على العمى القلبي والضلال، لا على العمى الجسدي، وهو ما يمكن أن يكون له دور حاسم في فهم الآيات الأولى من سورة عبس. الكلمات المفتاحية: عبس، أعمى، العمى القلبي، الضلال، الدلالة القرآنية، لغة القرآن، السيرة النبوية.



A Re-examination of the Term "*A'mā*" in the Qur'an and a Reinterpretation of the Opening Verses of Sūrat 'Abasa

Muḥammad Kāẓim Ṭabāṭabā'ī^١

Abstract

The opening verses of Sūrat 'Abasa (the Qur'an, ٨٠:١-٢) are among those that have long been a subject of debate and contention among Muslim exegetes and theologians. The majority of Sunnī commentators hold that the occasion of revelation (*sha'n al-nuzūl*) of these verses is connected to the incident of 'Abd Allāh ibn Umm Maktūm, a blind Companion, entering the presence of the Prophet Muhammad (SAWA). According to these reports, the Prophet (SAWA) was engaged in dialogue with certain leaders of the Quraysh, hoping that they would incline toward Islam. At that moment, Ibn Umm Maktūm entered and repeatedly requested instruction and guidance. It is reported that the Prophet (SAWA), displeased by this interruption, frowned and turned away from him, whereupon the opening verses of Sūrat 'Abasa were revealed as a divine reproach. This interpretation has long faced numerous difficulties. The most significant objection is its incompatibility with the moral character and merciful conduct (*sīra*) of the Prophet (SAWA)—a character whom the Qur'an describes as possessing "sublime moral excellence" (*khuluq 'aẓīm*) [٦٧:٤] and regarding whom numerous verses emphasize gentleness, dignity, and respect for the believers. Consequently, many Shī'ī scholars and exegetes have rejected this report and have endeavored to offer alternative interpretations. Nevertheless, many of these alternative explanations also encounter difficulties; some lack sufficient hadith and historical support, while others remain unable to fully resolve the apparent tension between the textual meaning of the verses and prophetic ethics. For this reason, a re-examination of the key concepts in these verses—particularly the term "*a'mā*" (blind)—appears essential. Employing semantic and contextual analysis, the present study seeks to re-examine the usages of the term "*a'mā*" and its derivatives from the root "*'m-y*" in the Qur'an and, based on the Qur'anic semantic system, to offer a fresh interpretation of the opening verses of Sūrat 'Abasa. The central hypothesis of this article is that the term "*a'mā*" in Qur'anic discourse predominantly signifies spiritual blindness (*'amā al-qalb* or in Persian: *kūrdilī*) and misguidance (*ḍalāl*), rather than physical blindness; and this very point can play a decisive role in attaining a correct understanding of the opening verses of Sūrat 'Abasa.

Keywords: 'Abasa, *A'mā*, Spiritual Blindness, Misguidance, Qur'anic Semantics, Language of the Qur'an, Prophetic Conduct (*Sīra*).

^١. Associate Professor, University of Qur'an and Hadith

Tabakazem@gmail.com

وجهات نظر علماء قم وبغداد حول الخصائص العملية للغلاة وأثر ذلك في تقييم كتب «تفسير الباطن»

روح الله الشهيدي (الأستاذ المشارك، جامعة طهران - كليات فارابي)

الملخص

يتأثر علم الحديث عند علماء الإمامية، شأنه شأن غيره من المنتجات الفكرية، بتعاليم العلوم والمجالات المعرفية الأخرى. ومن أبرز المجالات المؤثرة في دراسات الحديث قضايا الفرق والكلام. في هذا البحث، وبالاكتفاء على المنهج الوصفي - التحليلي، تمت دراسة الخصائص العملية للغلاة من وجهة نظر علماء مدرستي قم وبغداد، باعتبارهما من أكثر المدارس الفكرية تأثيراً في الإمامية خلال القرون من الثالث إلى الخامس الهجريين. وقد أظهر البحث أن هاتين المدرستين، رغم اتفاقهما على اعتبار الإباحة العملية إحدى السمات المميزة للغلاة، إلا أنهما تختلفان في تفسير الأساس الفكري لهذا السلوك الخارجي، أي الباطنية. وبناءً على ذلك، يكثر علماء قم من نقل روايات وكتب «تفسير الباطن»، في حين يشكك علماء بغداد في تعاليم هذه الكتب ويعتبرونها مزيغاً من الحق والباطل. الكلمات المفتاحية: الغلو، الإباحية، قم، بغداد، تفسير الباطن، علي بن حسان، ابن أورمة.



The View of the Qom and Baghdad Scholars on the Practical Characteristics of the Ghulāt and Its Repercussion on the Authentication of the Books of Tafsīr al-Bāṭin

Rūḥ Allāh Shahīdī^۱

Abstract

The hadith scholarship of Imāmī scholars, like other intellectual products, is influenced by doctrines drawn from other disciplines and fields of knowledge. One of the areas impacting hadith scholarship is sectarian and theological issues. In the present study, employing a descriptive-analytical method, the practical characteristics of the Ghulāt (extremists) are examined from the perspective of the scholars of the Qom and Baghdad schools—two of the most influential Imāmī intellectual schools in the mid-third to fifth centuries AH. This research demonstrates that although these two schools agree in enumerating practical antinomianism (*ibāḥiyya*) as a practical characteristic of the Ghulāt, they do not concur regarding the intellectual foundation underlying this external conduct, namely esotericism (*bāṭiniyya*). Consequently, the Qom scholars frequently cite the books of Tafsīr al-Bāṭin (The Exegesis of the Esoteric), whereas the Baghdad scholars call the teachings of these works into question, regarding them as a mixture of truth and falsehood.

Keywords: *Ghuluww* (Extremism), *Ibāḥiyya* (Antinomianism), Qom, Baghdad, Tafsīr al-Bāṭin, ‘Alī ibn Ḥassān, Ibn Urmah.

^۱. Associate Professor, University of Tehran (Farabi Campus)

تصنيف الروايات التفسيرية لمُعَلَّى بن محمد البصري في كتاب الكافي للكليني (ت ٣٢٩هـ)

حميد الباقر (جامعة طهران)

الملخص

يُعَدُّ كتاب الكافي للكليني (ت ٣٢٩هـ) أحد أهم المصادر الحديثية المعتبرة عند الشيعة، حيث جمع فيه روايات مستمدة من آثار أصحاب الأئمة عليهم السلام في موضوعات دينية متعددة، من بينها تفسير القرآن الكريم. وقد فُقد العديد من هذه المصادر الأولية مع مرور الزمن، ولم يبقَ منها إلا ما نُقل بصورة غير مباشرة.

يهدف هذا البحث إلى التعرف على الروايات التفسيرية لمُعَلَّى بن محمد البصري في كتاب الكافي وتحليلها تحليلًا تصنيفيًا. ويقدم المقال صورة عن هذه الروايات، ثم يقوم بتحليل محتواها ودراسة علاقتها بالآيات القرآنية، ليصنّفها في ستة أنماط: بيان المفاهيم القرآنية وتطبيقها على الأئمة عليهم السلام، بيان مقامهم ومنزلتهم، تفسير الأحداث التاريخية وربطها بالأئمة، تفسير المفاهيم والآيات الفقهية، وبيان مسؤولية المجتمع تجاه الأئمة عليهم السلام.

وتُظهر النتائج أن هذه الروايات، التي تركز على محور الولاية والإمامة لأهل البيت عليهم السلام، تعكس مكانتهم العلمية والهداية، وتشير إلى الدور المحوري للمعصومين عليهم السلام في تفسير القرآن. وما يلفت النظر في هذا الاتجاه التفسيري هو النزعة التأويلية الباطنية، بحيث يمكن اعتبارها السمة البارزة لهذه الروايات، ويمكن تصنيف المُعَلَّى ضمن خطاب التفسير الباطني التأويلي لدى أصحاب الأئمة عليهم السلام.

الكلمات المفتاحية: محمد بن يعقوب الكليني، الكافي، مُعَلَّى بن محمد البصري، الروايات التفسيرية، تصنيف الروايات، التفسير الباطني، الولاية والإمامة.



A Typology of the Exegetical Traditions of Mu'allā ibn Muḥammad al-Baṣrī in al-Kulaynī's *al-Kāfī* (d. ۳۲۹ AH)

Ḥamīd Bāqirī^۱

Abstract

Al-Kāfī by al-Kulaynī (d. ۳۲۹ AH) is among the most authoritative Shi'ī hadith sources, which, drawing upon the early works of the companions of the Imams (AS), has compiled traditions on various religious subjects, including the exegesis of the Qur'an. Many of these primary sources have been lost over time and are now accessible only through indirect citations. The present study undertakes to identify and typologically analyze the exegetical traditions of Mu'allā ibn Muḥammad al-Baṣrī as found in *al-Kāfī*. This article, while presenting a picture of al-Baṣrī's traditions, classifies them into six types through content analysis and by examining their relationship to Qur'anic verses: ۱-۲) elucidating Qur'anic concepts and applying them to the Imams (AS); ۳) articulating their status and station; ۴) explaining historical events and their connection to the Imams; ۵) interpreting jurisprudential concepts and verses; and ۶) clarifying the community's responsibility toward the Imams. The findings indicate that these traditions, centered on the *walāya* and imamate of the *Ahl al-Bayt* (AS), reflect their scholarly authority and guiding role and point to the pivotal function of the Infallibles (AS) in interpreting the Qur'an. What is particularly striking in the exegetical approach of these traditions is their esoteric hermeneutical orientation (*ta'wīl*-oriented esotericism), to such an extent that it may be regarded as their defining feature, positioning Mu'allā as belonging to the discourse of esoteric hermeneutical exegesis among the companions of the Imams (AS).

Keywords: Muḥammad ibn Ya'qūb al-Kulaynī, *al-Kāfī*, Mu'allā ibn Muḥammad al-Baṣrī, Exegetical Traditions, Typology of Traditions, Esoteric Exegesis (Tafsīr Bāṭinī), *Walāya* and Imamate.

^۱. Associate Professor, University of Tehran

bagheri.h@ut.ac.ir



۱۴۸

دوفصلنامه علمی / سال اول / شماره اول / تابستان ۱۴۰۵

إعادة قراءة الاستعارة المفهومية «الإنسان نبات» في ضوء تفسير تلخيص البيان

محمود مكنود (الأستاذ المشارك في قسم علوم القرآن والحديث،
جامعة خوارزمي - الباحث المسؤول)
نرجس توكلي محمدي (الأستاذة المساعدة في قسم القرآن والحديث،
مؤسسة دائرة المعارف الإسلامية)

الملخص

يُعدّ تلخيص البيان أحد الأعمال التفسيرية للشریف الرضي، وهو عالم وأديب إمامي من النصف الثاني من القرن الرابع الهجري. وقد تناول في هذا العمل الريادي عدداً من الاستعارات الكامنة في آيات القرآن الكريم. ومن بين هذه الاستعارات، التي يَبينها الشریف الرضي بدقة، القياس بين الإنسان والنبات. وقد أشار إلى هذه الاستعارة في تفسير أربع آيات. وبناءً على ذلك، يسعى هذا المقال، بالاستفادة من رؤية الشریف الرضي بوصفه أحد رواد الدراسات الأدبية القرآنية عند المسلمين، وباعتماد على نظرية الاستعارة المفهومية، إلى دراسة هذه الاستعارة. وتُظهر نتائج البحث أن هذه الآيات الأربع تدل على الاستعارة المفهومية «الإنسان نبات». كما أن أبرز الأبعاد التي تؤكد عليها هذه الاستعارة هي: ١. البقاء واستمرار الحياة أو الفناء التام؛ ٢. الفناء الكامل وزوال كل أثر؛ ٣. الفناء المفاجئ والدفعة الواحدة؛ ٤. النمو والتحول والازدهار على سطح الأرض.

الكلمات المفتاحية: تلخيص البيان، الشریف الرضي، الاستعارة، النبات، القرآن.



A Re-examination of the Conceptual Metaphor "Man is a Plant" in Light of the Exegesis *Talkhīṣ al-Bayān*

Maḥmūd Makvand^۱

Nargues Tavakkolī Mohammadi^۲

Abstract

Talkhīṣ al-Bayān is one of the exegetical works of al-Sharīf al-Raḍī, the Imāmī scholar and littérateur of the latter half of the fourth century AH. In this pioneering work, he addresses a number of metaphors embedded in the verses of the Holy Qur'an. One such metaphor, which al-Sharīf al-Raḍī elucidates with particular precision, is the analogy drawn between the human being and the plant, which he discusses in connection with four Qur'anic verses. Accordingly, drawing upon al-Sharīf al-Raḍī's perspective as one of the pioneers of Qur'anic literary studies among Muslims, and employing the framework of conceptual metaphor theory, the present article examines this metaphor. The findings indicate that these four verses point to the conceptual metaphor "man is a plant." Furthermore, the most salient dimensions emphasized in this metaphor are: ۱) continuity and endurance of life or complete annihilation; ۲) total destruction and the effacement of all traces; ۳) sudden and instantaneous destruction; and ۴) growth, transformation, and flourishing upon the earth.

Keywords: *Talkhīṣ al-Bayān*, al-Raḍī, Metaphor, Plant, the Qur'an.

^۱. Associate Professor, Department of Qur'anic Sciences and Hadith, Kharazmi University (Corresponding Author)

mmakvand@khu.ac.ir

^۲. Assistant Professor, Department of Qur'an and Hadith, Encyclopaedia Islamica Foundation
Tavakoli.nm@gmail.com

إمكانية إقامة ارتباط بين الحروف المقطعة والسنة الوحيانية

زهره نريمانى (الأستاذة المساعدة في جامعة علوم ومعارف القرآن الكريم)

الملخص

إن تمتّع القرآن بالأصالة والمنشأ الوحياني أمرٌ واضح ومسلّم به لدى عموم الباحثين في الدراسات القرآنية من المسلمين. كما جرى الحديث في كتب التفسير وعلوم الحديث عن المنشأ الوحياني للسنة، بالاستناد إلى الآيات الدالة على حجية قول النبي ﷺ وفعله وتقديره. ومع ذلك، فقد نُوقش بشكل أقلّ كيفية هذا البعد الوحياني للسنة، وعلاقتها بالقرآن، وكذلك دور النبي ﷺ في تلقي هذا الوحي وتبليغه.

في هذا البحث، ومن خلال التأمل في الحروف المقطعة وفي التفاسير المتعلقة بها، ومع طرح موجز لآراء متعددة حول معنى هذه الحروف، تمّ تأييد وتقوية نظرية «اكتساب أصالة السنة من الحروف المقطعة». وبناءً على هذا الرأي، تُعدّ الحروف المقطعة، مع بيان موقعها في سور العزائم، أحد المصادر والمنشآت الأصيلة للسنة النبوية، وبذلك تُقدّم السنة بوصفها مفسّرة للقرآن. وعلى هذا الأساس يتمّ التأكيد على دور النبي ﷺ وعدم استقلاله في مجال التشريع الديني، كما يُبيّن كيفية البعد الوحياني للسنة. ولإثبات هذه النظرية، تمّ تقديم أدلة قرآنية إلى جانب شواهد واستدلالات مهمة من السنة.

الكلمات المفتاحية: الحروف المقطعة، السنة القطعية، المنشأ الوحياني، المعصومون ﷺ.



An Investigation into the Possibility of Establishing a Connection between the Disjoined Letters (*Ḥurūf Muqaṭṭaʿa*) and the Revelatory Origin of the Sunnah

Zohreh Narīmānī^۱

Abstract

The Qur'an's authenticity and its revelatory origin are matters that are clearly established and widely accepted among Muslim Qur'anic scholars. Regarding the revelatory origin of the Sunnah, discussions have also been advanced in exegetical works and hadith studies, drawing upon verses that establish the authority (*ḥujjiyya*) of the Prophet's statements, actions, and tacit approvals (*taqrīr*). However, less attention has been devoted to the nature and modality of the Sunnah's revelatory character, its relationship to the Qur'an, and the Prophet's role in receiving and conveying this revelation. In the present study, through reflection upon the disjoined letters (*ḥurūf muqaṭṭaʿa*) and the various exegetical interpretations pertaining to them, and by briefly outlining the diverse views on the meaning of these letters, the theory of "deriving the authenticity of the Sunnah from the disjoined letters" is affirmed and substantiated. According to this view, the disjoined letters—by virtue of their position within the *sūwar al-ʿazāʾim* (the *sūrahs* containing prostrations)—are regarded as one of the original sources and foundations of the prophetic Sunnah, thereby presenting the Sunnah as the interpreter (*mufasssīr*) of the Qur'an. On this basis, the role of the Prophet (SAWA) and his non-independence in the domain of religious legislation (*tashrīʿ*) are emphasized, and the modality of the Sunnah's revelatory nature is elucidated. To substantiate this theory, in addition to Qur'anic arguments, important evidence and reasoning drawn from the Sunnah itself are also presented.

Keywords: Disjoined Letters (*Ḥurūf Muqaṭṭaʿa*), Definitive Sunnah (*Sunnat Qaṭʿī*), Revelatory Origin, The Infallibles (AS).

^۱. Assistant Professor, University of Qur'anic Sciences and Knowledge narimani@quran.ac.ir